

که در تابعیت سرمایه قرار می‌گیرند، به اجزاء و عناصر این شکل‌بندی‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند. اما این شکل‌بندی‌ها به خود آنان تعلق ندارد. بنا بر این کارگران این شکل‌بندی‌ها [نظیر تعاون، ماشوفاکتور و غیره] را به منزله اشکال خود سرمایه در مقابل خود می‌یابند، یعنی بعنوان ترکیب‌بندی‌هایی که، بر خلاف نیروی کار فردی خود آنان، به سرمایه تعلق دارند، از سرمایه بر خاسته‌اند و بخشی از پیکر سرمایه‌اند. بعلاوه این امر در نتیجه دو روند در توسعه سرمایه داری شکلی هر چه واقعی‌تر بخود می‌گیرد. از یکسو خود نیروی کار کارگران چنان توسط این اشکال جرح و تعدیل می‌شود که به عنوان یک نیروی مستقل، یعنی خارج از این رابطه سرمایه دارانه، گام‌ناتوان می‌شود و ظرفیت تولید مستقلانه آن نابود می‌گردد. از سوی دیگر، با توسعه ماشین‌آلات، چنین بنظر می‌رسد که شرایط کار از نظر تکنولوژیکی نیز بر کار چیره می‌شوند، در عین اینکه در همان حال جایگزین کار می‌شوند، آن را پس می‌رانند و وجود آن را در اشکال مستقل زائد می‌گردانند.

در این پروسه، که طی آن خصیلت اجتماعی کار کارگران تا حد معینی بصورت سرمایه شده در برابر آنان قرار می‌گیرد (همانطور که مثلا در مورد ماشین‌آلات، محصولات مجسم کار مسلط بر کار جلوه‌گر می‌شود) طبیعتا در مورد نیروهای طبیعت و علم، یعنی منتهجه تکامل عام تاریخی در جوهر مجرد خود، نیز همین اتفاق می‌افتد. آنها نیز بصورت قدرت سرمایه در مقابل کارگران پدیدار می‌شوند. در واقع، اینها [نیروهای طبیعت و علم] از مهارت و دانش هر فرد کارگر جدا هستند و اگر در منشاء خود، اینها هم محصول کاراند - آنجا که به پروسه کار وارد می‌شوند بصورت متجسم در سرمایه ظاهر می‌گردند. فرد سرمایه‌داری که از ماشین استفاده می‌کند، لزومی ندارد آن را بشناسد (ر.ک به اور (Ure)^۳). اما علمی که در ماشین فعلیت یافته است، در رابطه با کارگر به مثابه سرمایه ظاهر می‌شود. و در واقع تمام مسوارد کار بست علم، نیروهای طبیعی و محصولات کار در مقیاس وسیع، تمام این کاربردهایی که بر کار اجتماعی بنا شده است، همگی خود بصورت وسائلی برای استثمار کار و تصاحب کار اضافه نمود می‌یابند و از اینرو به مثابه قدرت‌هایی متعلق به سرمایه رو در روی کار قرار می‌گیرند. سرمایه طبیعتا از تمام این وسائل صرفا برای استثمار کار استفاده می‌کند. اما برای استثمار کار، سرمایه ناگزیر است اینها را در تولید بکار اندازد، و بدینسان توسعه قدرت مولده اجتماعی کار و ملزومات این توسعه، عملکرد سرمایه بنظر می‌رسد، که نه تنها فرد کارگر در قبال آن شیوه برخوردی انفعالی در پیش می‌گیرد، بلکه عملکردی است که علیه او [کارگر] صورت می‌گیرد.

سرمایه خود خصلتی دو گانه دارد، زیرا از کالا تشکیل می‌شود:

۱. ارزش مبادله (پول)؛ اما [سرمایه] ارزش خودافزاست که - از آنجا که ارزش است - ایجاد ارزش می‌کند، به مثابه ارزش رشد می‌کند، افزایشی به خود می‌پذیرد، این {رشد} حاصل مبادله کمیت معینی از کار مادیت یافته با کمیت بیشتری از کار زنده است.

۲. ارزش مصرف؛ و اینجا [سرمایه] خود را از طریق مناسبات خاص خود در پروسه کار به ظهور می‌رساند، اما دقیقاً اینجا دیگر [سرمایه] فقط مصالح و وسائل تولید نیست که کار را به تماحب درآورده و به خود جذب کرده است، بلکه علاوه بر کار {سرمایه شامل} ترکیب بندی‌های اجتماعی کار [مانند تعاون، ماشفاکتور و غیره] و توسعه وسائل کار متناسب با این ترکیب بندی‌های اجتماعی نیز هست. تولید سرمایه‌داری ابتدا ملزومات عینی و ذهنی پروسه کار را - باکنندن آنها از کارگران مستقل منفرد - در مقیاس بزرگ بسط میدهد، اما سپس این ملزومات را بعنوان نیروهای مسلط بر فرد کارگر، وبصورت پدیده‌ای خارجی برای او، توسعه می‌بخشد.

بدین ترتیب سرمایه به پدیده‌ای بسیار مرموز بدل می‌شود.

پس سرمایه [به این صورت] مولد است: (۱) بعنوان نیرویی که کار اضافه تحصیل می‌کند، (۲) بعنوان جذب‌کننده و تماحب‌کننده (وجود شخصیت یافته) قدرت مولده کار اجتماعی و قدرت‌های مولده اجتماعی عام، نظیر علم.

این سؤال مطرح می‌شود که حال که قدرت مولده کار به سرمایه انتقال یافته است، چگونه، یا چرا، کار در تمایز با سرمایه بصورت مولد ظاهر می‌شود، یعنی بصورت کار مولده زیرا یک قدرت مولده واحد را نمی‌توان دوبار به حساب آورده بگبار بعنوان قدرت مولده کار و بار دیگر بعنوان قدرت مولده سرمایه؟ (قدرت مولده کار - قدرت مولده سرمایه، اما نیروی کار به لحاظ تفاوت موجود میان ارزشش با ارزشی که ایجاد می‌کند، مولد است.)

(B) کار مولد در سیستم تولید سرمایه‌داری

تنها محدودنگری بورژوازی که اشکال تولید سرمایه‌داری را اشکالی مطلق - ولذا اشکال ابدی و طبیعی تولید - می‌پندارد می‌تواند این سوال را که کار مولد از نقطه نظر سرمایه، چیست، با مساله کار مولد بطور کلی، یعنی اینکسه چه نوع کاری بطور کلی مولد است، مخلوط کند و اشتباه بگیرد؛ ولذا این پاسخ را نشان عقل سرشار خود بپندارد که هر کاری که اصولاً چیزی تولید می‌کند، هر کاری که به هر شکل ثمری ببار می‌آورد، به همین اعتبار کار مولد است.

{اولاً:} تنها کاری که مستقیماً به سرمایه تبدیل می‌شود مولد است؛ یعنی

تنها آن کاری که سرمایه متغیر را به یک مقدار متغیر تبدیل می‌کند و لذا { کل سرمایه، C ، را $C + \Delta C$ تبدیل می‌کند. اگر سرمایه متغیر قبل از مبادله شدن، با کار برابر x باشد، به نحوی که ما معادله $y = x$ را داشته باشیم، آنگاه آن کاری که x را به $x+h$ و در نتیجه $y = x$ را به $y = x+h$ تبدیل می‌کند کار مولد محسوب می‌شود. این اولین نکته‌ای است که باید فهمیده شود. { یعنی } کاری که ارزش اضافه تولید می‌کند یا به مثابه عاملی برای تولید ارزش اضافه در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد و لذا امکان می‌دهد تا سرمایه خود را بصورت سرمایه، بصورت ارزش خود افزا متجلی کند، [این کار کار مولد است].

ثانیا: قدرت مولده اجتماعی و عمومی کار، قدرت مولده سرمایه است. اما این قدرت مولده تنها به پروسه کار مربوط می‌شود یا تنها بر ارزش مصرف تاثیر می‌گذارد. این قدرت مولده بیانگر خواصی است که سرمایه بصورت یک شیئی در ذات خود دارد، یعنی بیانگر ارزش مصرف آن است. این [قدرت مولده] مستقیما بر ارزش مبادله تاثیر ندارد. اگر صد نفر با هم کار کنند یا هر یک از صد نفر به تنهایی کار کنند، ارزش محصول آنها برابر صد روز کار خواهد بود. اعم از اینکه این [کار] در مقدار کم یا زیادی از محصول نمودار شود. بعبارت دیگر [میزان] بار آوری کار بر ارزش تاثیر نمی‌گذارد.

تغییر در بار آوری [مولدیت] کار تنها به یک طریق بر ارزش مبادله تاثیر می‌گذارد.

اگر بار آوری کار برای مثال فقط در یک شاخه کار افزایش یابد، مثلا اگر بافندگی با دوک‌های ماشینی بجای دوک‌های دستی به یک قاعده تبدیل شود، و بافتن یک متر پارچه با دوک ماشینی به نصف زمان کار دوک دستی نیاز داشته باشد، آنگاه ۱۲ ساعت کار بافنده‌ای که با دوک دستی کار می‌کند دیگر ارزشی نه معادل ۱۲ ساعت، بلکه معادل ۶ ساعت خواهد داشت. زیرا زمان کار لازم اکنون دیگر ۶ ساعت شده است.

اما این مساله اینجا موضوع بحث ما نیست. در مقابل مثال فوق، شاخه دیگری از تولید را در نظر بگیرید، برای مثال حروفچینی، که تا امروزه چگونه ماشینی در آن بکار نمی‌رود. ۱۲ ساعت [کار] در این شاخه درست همانقدر ارزش تولید می‌کند که ۱۲ ساعت کار در شاخه‌هایی از تولید که در آنها ماشین آلات و غیره به بیشترین حد بکار می‌رود. از اینرو، کار به مثابه تولید کننده ارزش همواره کار فرد است، [که] اما بصورت کار عام نمود یافته است. در نتیجه کار مولد یعنی کاری که ارزش تولید می‌کند، همواره بصورت کار [صاحب] نیروی کار فردی، کار کارگرمنفرد، با سرمایه مواجه می‌شود، حال ترکیب بندی اجتماعی [جمعی] این کار هر چه می‌خواهد باشد. بنا بر این در حالی که سرمایه

در قبال کارگران قدرت اجتماعی کار را بیان می‌کند، کار مولد کارگر، در رابطه با سرمایه، همواره فقط مبین کار کارگر منفرد است.

ثالثاً: در حالی که بالا کشیدن کار اضافه و تماحب قدرت مولده اجتماعی کار توسط سرمایه خاصیت طبیعی سرمایه - و لذا خاصیتی ناشی از ارزش مصرف آن - جلوه‌گر می‌شود، در مقابل بنظر می‌آید که این یک خاصیت طبیعی کار است که قدرت مولده خود را بصورت قدرت مولده سرمایه و اضافه {محصول} خود را بصورت ارزش اضافه، بصورت خود افزایی سرمایه، نشان بدهد.

اکنون باید این سه نکته را بررسی کنیم و تمایز کار مولد و غیرمولد را از آن استخراج نماییم.

۱) در باره {مولد بودن سرمایه در این واقعیت نهفته است که سرمایه با کار بصورت کار مزدی رو در رو می‌شود، و مولد بودن کار در این واقعیت است که وسائل تولید را بصورت سرمایه در مقابل خود می‌یابد. / قبلاً دیدیم که پول از این طریق به سرمایه تبدیل می‌شود - یعنی یک ارزش مبادله معین به ارزش مبادله خود افزا؛ به ارزش بعلاوه ارزش اضافه، تبدیل می‌شود - که یک بخش آن با کالاهایی تعویض می‌شود که بصورت وسائل کار (مواد خام، ابزار و بطور خلاصه ملزومات مادی کار) در خدمت کار در می‌آیند، و بخش دیگر آن برای خرید نیروی کار صرف می‌شود. اما آنچه پول را به سرمایه تبدیل می‌کند این مبادله اولیه میان پول و نیروی کار، یعنی صرفاً خرید نیروی کار، نیست. با این خرید، مصرف نیروی کار برای مدت معین جزئی از سرمایه می‌شود، یا کمیت معینی از کار به یکی از اشکال موجودیت سرمایه، و به عبارتی، به ماهیه حیات سرمایه بدل می‌شود.

در پروسه عملی تولید، کار زنده به سرمایه تبدیل می‌شود، به این اعتبار که از یکسو [این کار] مزد - یعنی ارزش سرمایه متغیر - را باز تولید می‌کند و از سوی دیگر ارزش اضافه ایجاد می‌کند و از طریق این پروسه تبدیل، کل مبلغ پول به سرمایه بدل می‌شود، اگر چه تنها آن بخش این پول مستقیماً تغییر می‌کند که صرف پرداخت دستمزدها شده است. اگر ارزش قبلاً معادل $C+V$ بود اکنون معادل $C+(V+X)$ است، که همان $(C+V)+X$ است. یا به عبارت دیگر مقدار پول یا مقدار ارزش اولیه بسط یافته است و نشان داده است که ارزشی است که در آن واحد هم خود را ابقاء می‌کند و هم افزایش می‌یابد.

این باید تذکر داده شود: این امر که تنها بخش متغیر سرمایه مقدار افزوده شده بر سرمایه را تولید می‌کند، به هیچوجه تعبیری در این واقعیت نمی‌دهد که از طریق این پروسه کل ارزش اولیه بسط یافته است، و به اندازه ارزش اضافه معینی بیشتر از قبل شده است و بنا بر این کل مبلغ پول اولیه به سرمایه

تبدیل شده است. چرا که ارزش اولیه معادل $C+V$ بود (سرمایه ثابت و متغیر) در طول این پروسه این مقدار تبدیل به $C+(V+X)$ میشود. این مقدار اخیر، بخش بازتولید شده است که از طریق تبدیل کار زنده به کار مادیت یافته بوجود آمده است. تبدیلی که مشروط به مبادله V با نیروی کار، یا تبدیل V به مزد، است و با این مبادله به جریان می افتد. اما $C+(V+X)$ مساوی است با $X+(سرمایه اولیه) C+V$. بعلاوه تبدیل V به $V+X$ و نتیجتاً تبدیل $C+V$ به $(C+V)+X$ تنها میتواند از طریق تبدیل بخشی از پول به V بوقوع پیوندد. یک بخش تنها از این طریق میتواند به سرمایه متغیر تبدیل شود که بخش دیگر به سرمایه ثابت تبدیل گردد.

در پروسه عملی تولید، کار در عالم واقع به سرمایه تبدیل میشود. اما این تبدیل مشروط به مبادله اولیه میان پول و نیروی کار است. از طریق این تبدیل مستقیم کار به کار مادیت یافته، گه نه به کارگر بلکه به سرمایه دار تعلق دارد، است که پول بدو به سرمایه تبدیل میشود. از جمله آن بخشی از آن که شکل وسائل تولید، یعنی شرایط کار، را به خود گرفته است. تا این مقطع پول - حال چه به شکل خاص خودش موجودیت داشته باشد و چه به شکل نوعی از کالاها (محصولات) که قادرند در تولید کالاهای جدید بعنوان وسائل تولید بکار بروند - صرفاً جوهر سرمایه است.

تنها با قرار گرفتن در این رابطه معین با کار است که پول یا کالا به سرمایه تبدیل می شود. و تنها آن کاری کار مولد محسوب می شود که به همین طریق، رابطه اش با شرایط تولید - شرایطی که متناسب با خود، نوع عملکرد خاصی را در پروسه عملی کار ایجاد میکند - پول یا کالا را به سرمایه تبدیل مینماید. به عبارت دیگر [آن کاری مولد است] که ارزش کار مادیت یافته و مستقل شده از نیروی کار را حفظ می کند و افزایش می دهد. کار مولد تنها بیان موجزی برای کل رابطه، شکل و نحوه ای است که بر طبق آن نیروی کار در پروسه تولید سرمایه داری ابراز وجود می کند. تمایز [کار] مولد با سایر انواع کار از بیشترین اهمیت برخوردار است، چرا که این تمایز دقیقاً آن شکل ویژه کار را بیان میکند که کل شیوه تولید سرمایه داری و خود سرمایه، بر آن مبتنی است.

بنابر این کار مولد - در سیستم تولید سرمایه داری - کاری است که برای کار فرمای خود ارزش اضافه تولید می کند، [یا به بیان دیگر] شرایط عینی کار را به سرمایه و مالک آنها را به سرمایه دار تبدیل می کند؛ یعنی [کار مولد] کاری است که محصول خود را بصورت سرمایه تولید می کند.

پس وقتی از کار مولد سخن می گوئیم، منظور کار اجتماعاً متعین است، یعنی کاری که دال بر وجود رابطه کاملاً ویژه ای میان فروشنده و خریدار کار است. / حال اگر چه پولی که در دست خریدار نیروی کار است (یا کالاهایی که در اختیار دارد: وسائل تولید و وسائل معاش کارگران) تنها از طریق این پروسه سرمایه می شود، یعنی فقط در این پروسه به سرمایه تبدیل می شود - ولذا این

اشیاء قبل از ورود به این پروسه سرمایه نیستند، بلکه فقط قرار اہت سرمایه بشوند - اما با این وجود اینها جوہراً سرمایه‌اند. اینها به دلیل شکل مستقل خویش در هنگام مواجهه با نیروی کار، و مواجهه نیروی کار با آنها، در جوہر خویش سرمایه‌اند - رابطہ‌ای که مبادله با نیروی کار و بدنبال آن پروسه عملی تبدیل کار به سرمایه را موجب می‌شود و تضمین می‌کند. اینها [پول یا وسائل تولید و معاش] از ابتدا در رابطہ با کارگران از خصلت اجتماعی ویژه‌ای برخوردارند، خصلتی که آنها را سرمایه می‌کند و بر کار غلبه می‌دهد. اینها، بنا بر این، پیش شرط‌هایی هستند که کارگر با آنها، به مثابه سرمایه، روبروست.

بنا بر این کارمولد، هنگامی می‌تواند چنین اطلاق شود که مستقیماً با پول بمثابه سرمایه مبادله شده باشد، یا به بیانی صرفاً موجزتر، مستقیماً با سرمایه مبادله شده باشد، یعنی با پولی که در جوہر خویش سرمایه است، پولی که قرار است به مثابه سرمایه عمل کند، یا بعنوان سرمایه در برابر نیروی کار قرار گرفته باشد. عبارت "کاری که مستقیماً با سرمایه مبادله شده است" گویای این است که کار با پول بمثابه سرمایه مبادله شده است و عملاً آن را به سرمایه تبدیل می‌کند. قدری پائین‌تر، اهمیت خصلت مستقیم این مبادله را توضیح خواهیم داد.

کارمولد، به این ترتیب، کاری است که برای کارگر صرفاً ارزش از قبل تعیین شده نیروی کارش را بازتولید میکند، اما بعنوان فعالیتی که ارزش ایجاد می‌کند، ارزش سرمایه را افزایش می‌دهد. عبارت دیگر [کاری است که] ارزش‌هایی را که تولید کرده است، به شکل سرمایه در مقابل خود کارگر قرار می‌دهد.

(C) دو فاز اساساً متفاوت در مبادله میان سرمایه و کار

همانطور که در بررسی پروسه تولید دیدیم، در مبادله میان سرمایه و کار دو فاز اساساً متفاوت، ولو دارای ارتباط متقابل، باید از هم تمیز داده شوند. اول؛ نخستین مبادله میان سرمایه و کار یک پروسه فرمال است که در آن سرمایه بصورت پول عمل می‌کند و نیروی کار بصورت کالا. از لحاظ مفهومی یا حقوقی فروش نیروی کار در این اولین مرحله انجام می‌شود، اگر چه بهای کار تنها پس از انجام کار - یعنی آخر روز یا هفته وغیره - پرداخت می‌شود. این امر بهیچوجه تغییری در این معامله، که طی آن نیروی کار به فروش رسیده است، بوجود نمی‌آورد. آنچه در این معامله مستقیماً فروخته شده است، کالایی نیست که فی الحال در آن تحقق پیدا کرده باشد، بلکه کار برد خود نیروی کار، و لذا خود کار است، چرا که کاربرد نیروی کار همان فعالیت آن، یعنی کار است. این [مبادله] بنا بر این مبادله

کار از طریق مبادله کالاها نیست. وقتی الف ب کفش می‌فروشد، هر دو کار مبادله می‌کنند، اولی کاری که در کفش متحقق شده است، دومی کاری که در پول متحقق شده است. اما در این مبادله اول [مبادله فرمال کار و سرمایه] در یکسو کار مادیت یافته در شکل اجتماعی عام خود، یعنی پول، با کاری که هنوز صرفاً بصورت یک نیرو موجودیت دارد، مبادله می‌شود! آنچه خرید و فروش می‌شود، کاربرد این نیرو است، یعنی خود کار، اگر چه ارزش کالایی که فروخته می‌شود ارزش کار (که عبارتی بی معنی است) نیست، بلکه ارزش نیروی کار است. پس آنچه اتفاق می‌افتد یک مبادله مستقیم میان کار مادیت یافته و نیروی کار است؛ که در واقع به کار زنده منجر می‌شود. نتیجتاً [مبادله مذکور] مبادله‌ای میان کار مادیت یافته با کار زنده است. همانطور که قبلاً توضیح دادیم، مزد - ارزش نیروی کار - به صورت قیمت خرید مستقیم، یعنی قیمت کار، ظاهر می‌شود.

در این فاز اول، رابطه میان کارگر و سرمایه‌دار رابطه فروشنده و خریدار یک کالا است. سرمایه‌دار ارزش نیروی کار، یعنی ارزش کالایی را که می‌خرد، می‌پردازد. اما در عین حال نیروی کار تنها به این خاطر خریداری می‌شود که کاری که می‌تواند و تعهد می‌کند انجام بدهد بیشتر از کاری است که برای باز تولید خود این نیروی کار لازم است. بنابراین این کاری که توسط آن انجام می‌شود مبنای ارزش بیشتری از ارزش نیروی کار است.

ثانیا: فاز دوم مبادله میان سرمایه و کار در واقع هیچ ربطی به فاز اول ندارد، و به معنی محدود کلمه، حتی اهدا مبادله هم نیست. در فاز اول میان پول و کالا مبادله صورت می‌گیرد. مبادله معادل‌ها - و کارگر و سرمایه‌دار صرفاً بعنوان مالکین کالا در مقابل هم قرار می‌گیرند. معادل‌ها مبادله می‌شوند. (یعنی، به عبارت دیگر، اینکه این مبادله کی صورت می‌گیرد، در این رابطه علی السویه است. و اینکه آیا قیمت کار بیشتر یا کمتر از ارزش نیروی کار است، یا با آن برابر است، هیچ تغییری در این داد و ستد نمی‌دهد. بنا بر این، این [مبادله] می‌تواند بر طبق قانون عام مبادله کالا انجام شود. در فاز دوم اصلاً مبادله‌ای در کار نیست. صاحب پول دیگر خریدار کالا نیست و کارگر دیگر فروشنده آن نیست. صاحب پول اکنون دیگر بعنوان سرمایه‌دار عمل می‌کند. او کالایی را که خریده است مصرف می‌کند، و کارگر این را تامین می‌کند، چرا که مصرف نیروی کار او چیزی جز خود کار او نیست. در جریان داد و ستد قبلی کار خود به بخشی از ثروت مادیت یافته تبدیل شده بود. کارگر کار را انجام می‌دهد، اما کار اینک دیگر به سرمایه تعلق دارد و کارکردی (Function) از سرمایه است. از اینرو کار مستقیماً تحت کنترل و هدایت سرمایه انجام می‌شود؛ و محصولی که این کار در آن مادیت می‌یابد قالب جدیدی است که سرمایه خود را در آن پدیدار می‌کند، یا به عبارت دیگر قالبی که سرمایه در آن خود را عملاً بعنوان سرمایه

تحقیق می‌بخشد. بنا بر این، پس از آنکه در جریان داد و ستد اول، کار بطور
 فرمال [صوری] در سرمایه ادغام شد، اینک در این پروسه [فاز دوم، پروسه کار]
 کار مستقیماً مادیت می‌یابد، مستقیماً به سرمایه تبدیل می‌شود. و مسلماً اینجا
 کاری که به سرمایه تبدیل می‌شود، بیشتر از سرمایه‌ای است که قبلاً صرف خرید
 نیروی کار شده بود. در این پروسه بخشی از کار بلاعوض تصاحب شده است. و تنها
 بدینگونه است که پول خود را به سرمایه بدل می‌کند.

اما اگر چه در این فاز هیچ مبادله‌ای عملاً صورت نمی‌گیرد، نتیجه امر، اگر
 از طرفی که این نتیجه را به بار آورده است انتزاع کنیم، اینست که در کل این
 پروسه - شامل هر دو فاز - کمیت معینی از کار مادیت یافته با کمیت بیشتری از
 کار زنده مبادله شده است. این واقعیت به این صورت در ماحصل این پروسه
 متجلی می‌شود که کاری که خود را در محصول خود مادیت بخشیده است، از لحاظ
 کمی بیشتر از کاری است که در نیروی کار مادیت یافته بوده و لذا بیشتر از
 کار مادیت یافته‌ای است که به کارگر پرداخت شده است. یا به عبارت دیگر، به
 اینصورت که عملاً در جریان این پروسه، سرمایه‌دار نه تنها بخشی از سرمایه خود
 را که بصورت مزد پرداخت کرده بود باز پس می‌گیرد، بلکه ارزش اضافی نیز بدست
 می‌آورد که برای او هزینه‌ای در بر نداشته است. مبادله مستقیم کار و سرمایه
 مبین این نکات است: (۱) تبدیل مستقیم کار به سرمایه، [یعنی] به یکجزء مشکله مادی
 سرمایه در پروسه تولید؛ (۲) مبادله کمیت معینی از کار مادیت یافته با همان
 مقدار کار زنده به علاوه مقدار اضافی از کار زنده که بدون مبادله تصاحب
 شده است.

این گفته که کار مولد کاری است که مستقیماً با سرمایه مبادله شود، تمام
 این فازها را در بر می‌گیرد و صرفاً یک فرمول بندی اشتقاقی است که این واقعیت
 را بیان می‌کند که کار مولد کاری است که پول را به سرمایه تبدیل می‌کند،
 کاری که با ملزومات تولید بمثابه سرمایه، مبادله میشود. و بنا بر این در
 رابطه میان کار و شرایط تولید، این ملزومات صرفاً بعنوان ملزومات حاف و ساده
تولید در مقابل کار قرار نمی‌گیرند و کار نیز بمثابه کار بطور عام که
 فاقد هر نوع خلعت ویژه اجتماعی است، در برابر ملزومات تولید ظاهر نمیشود.

این گفته متضمن این نکات است: (۱) رابطه پول و نیروی کار با یکدیگر
 به مثابه کالا، خرید و فروش بین مالک پول و مالک نیروی کار؛ (۲) تابع شدن
 مستقیم کار تحت سرمایه؛ (۳) تبدیل واقعی کار به سرمایه در پروسه تولید، یا
 به بیانی دیگر، ایجاد ارزش اضافه برای سرمایه. دو نوع مبادله میان کار و
سرمایه اتفاق می‌افتد. اولی صرفاً مبین خرید نیروی کار، و نتیجتاً فی الواقع
 خرید کار، و لذا محصول آن است و دومی، تبدیل مستقیم کار زنده به سرمایه
 و به بیان دیگر مادیت یافتن کار زنده به مثابه فعلیت یافتن [تحقیق] سرمایه.

تولید
 کار
 زنده

عین حقیقت
 مابین
 پول
 و
 کار

(D) ارزش مصرف ویژه کار مولد برای سرمایه

نتیجه پروسه تولید سرمایه‌داری نه محصول (ارزش مصرف) صرف است و نه کالا، یعنی ارزش مصرفی که از ارزش مبادله معینی بر خوردار باشد، ماحصل و محصول پروسه تولید سرمایه‌داری ایجاد ارزش اضافه برای سرمایه و در نتیجه تبدیل عملی پول با کالا به سرمایه است. یعنی به آن چیزی که اینها [پول و کالا] قبل از پروسه تولید صرفاً بصورت بالقوه و در جوهر خود بودند، چیزی که قرار بود بشوند در پروسه تولید مقدار کار بیشتری نسبت به آنچه [توسط سرمایه دار] خرید شده است، جذب می‌شود. این عمل جذب، یعنی تصاحب کار بلاعوض دیگران، که در پروسه تولید جامه عمل می‌پوشد، هدف مستقیم پروسه تولید سرمایه‌داری است؛ چرا که آنچه سرمایه بمشابه سرمایه (ولذا سرمایه‌دار بمشابه سرمایه‌دار) مایل به تولید آن است نه یک ارزش مصرف بلاواسطه برای مصرف شخصی است و نه کالایی است که ابتدا به پول و سپس در مرحله بعد به ارزش مصرف تبدیل شود. هدف [سرمایه] انباشت ثروت، خودافزایی ارزش، ازدیاد ارزش است. بعبارت دیگر هدف حفظ ارزش قبلی و ایجاد ارزش اضافه است سرمایه تنها از طریق مبادله با کار به این محصول ویژه پروسه تولید سرمایه داری دست می‌یابد، و به همین دلیل این کار، کار مولد نامیده می‌شود.

کاری که قرار است کالا تولید کند باید کار مفید باشد؛ باید ارزش مصرف تولید کند؛ باید خود را در ارزش مصرف نمایان سازد. از اینرو تنها آن کاری که خود را در کالا، یعنی در ارزش مصرف، متجلی می‌کند کاری است که سرمایه با آن مبادله می‌شود. این امری بدیهی است. اما خصلت کنکرت کار، یعنی نفس ارزش مصرف این کار برای مثال اینکه آیا این کار کار خباطی است، پینه‌دوزی است، ریسندگی و بافندگی است و غیره. این آن چیزی نیست که ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه تشکیل می‌دهد و در سیستم تولید سرمایه‌داری بر کار مهر کار مولد می‌زند. آنچه ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه تشکیل می‌دهد، خصلت فائده بخش ویژه آن نیست، همان‌طور که در خواص معین و مفید محصولاتی هم نیست که این کار در آن مادیت می‌یابد. بلکه آنچه ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه تشکیل می‌دهد، خصلت کار به عنوان عنصری است که می‌تواند ارزش مبادله ایجاد کند، یعنی کار مجرد؛ و در واقع آنهم نه از این لحاظ که بیانگر کمیت معینی از کار عام است، بلکه به این جهت که کمیت بیشتری را، در قیاس با آنچه در قیمت آن یعنی در ارزش نیروی کار نهفته است، نمایندگی می‌کند.

برای سرمایه ارزش مصرف نیروی کار دقیقاً همان افزونی مقدار کاری که انجام می‌شود بر مقدار کاری است که در خود نیروی کار مادیت یافته و لذا برای

مستند این مطالب می‌گردد

تولید این نیروی کار لازم است. طبیعتاً، [نیروی کار] این مقدار کار را در همان شکل متعینی عرضه می‌کند که ذاتی آن به مثابه کاری با صورت استفاده خاص است، مثلاً کارریسندگی، کار با فن‌دگی و غیره. اما این خلعت کنکرت که به آن [نیروی کار] اجازه می‌دهد تا شکل یک کالا را به خود بگیرد، ارزش مصرف ویژه آن را برای سرمایه تشکیل نمی‌دهد. ارزش مصرف ویژه آن برای سرمایه در کمیت آن به مثابه کار عام و در اختلاف و ما به التفاوت مقدار کاری که این [نیروی کار] انجام می‌دهد با مقدار کاری است که خرج آن شده است.

مقدار معینی پول، مثلاً x ، از آنرو به سرمایه تبدیل می‌شود که در محصول بصورت $x+n$ ظاهر می‌شود. عبارت دیگر از آنرو که مقدار کاری که در محصول، نهفته است از مقدار کاری که در بسدوا مر در پول موجود بود بیشتر است. و این ناشی از مبادله میان پول با کار مولد است؛ عبارت دیگر، تنها آن کاری مولد است که هنگامی که با کار مادیت یافته مبادله می‌شود، آن را قادر سازد تا بصورت مقدار بیشتری کار مادیت یافته در آید. بنابراین، پروسه تولید سرمایه‌داری صرفاً تولید کالا نیست. [بلکه] پروسه‌ای است که کار بلاعوض جذب می‌کند، مواد خام و وسائل کار - وسائل تولید - را به ابزار جذب کار بلاعوض بدل می‌سازد.

از آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌شود که اطلاق کار مولد به کار، هیچ ربطی به محتوای متعین کار، به کاربرد ویژه آن و با ارزش مصرف خاصی که خود را در آن به ظهور میرساند ندارد. یک نوع کار معین میتواند هم مولد باشد و هم غیر مولد. برای مثال، میلتون که در آواز پنج لیره بهشت گمشده را نوشت، کارگر غیر مولد بود. در مقابل، نویسندگانی که به سبک کارخانه برای ناشر خود مطلب بیرون می‌دهند، یک کارگر مولد است. میلتون بهشت گمشده را به همان دلیلی تولید کرد که گرم ابریشم ابریشم تولید می‌کند. این حرکت طبیعت خود او بود. بعداً او آنرا به پنج لیره فروخت. اما پرولتر ادبی لایپزیک که تحت فرمان ناشر خود کتاب مونتازمیکند (مثلاً دائره المعارف اقتصادی)، یک کارگر مولد است. زیرا محصول او از همان ابتدای امر توسط سرمایه به تبعیت درآمده است و فقط به منظور ازدیاد سرمایه بوجود می‌آید. آواز خوانی که ترانه خود را برای جیب خودش بخواند یک کارگر غیر مولد است، اما اگر همان آواز خوان در استخدام صاحب کاری باشد و برای پول درآوردن او بخواند، کارگر مولد خواهد بود، زیرا او اینجا سرمایه تولید می‌کند.

(E) کار غیرمولد بعنوان کاری که خدمات انجام میدهد،
 خرید خدمات در شرایط سرمایه داری، درک عامیانه
 از رابطه میان سرمایه و کار بعنوان مبادله خدمات

اینجا چند مساله مختلف را باید از هم تمیز داد.

اینکه من برای مثال یک شلوار بخرم یا آنکه پارچه بگیرم و یک خیاط به
 خانه بیاورم و بابت خدمات او (یعنی بابت کار خیاطی اش) به او پولی بپردازم
 تا پارچه را به شلوار تبدیل کند، برای من، اگر صرفاً قصد تهیه شلوار باشد،
 کاملاً علی السویه است. شلوار را از لباس فروشی می بخرم چون راه دوم گرانتر
 تمام می شود، و شلواری که دوزنده سرمایه دار تولید می کند کار کمتری می برد
 و لذا ارزانتر از شلواری است که خیاط سفارشی دوز برایم بدوزد. اما در هر
 دو حالت پولی که صرفه خرید شلوار شده است نه به سرمایه، بلکه به شلوار تبدیل
 شده است! و در هر دو حالت متضمن اینست که من از پول بعنوان ابزار گردش
 استفاده کنم، یعنی آن را به ارزش مصرف معینی تبدیل نمایم. بنابراین اینجا
 پول بعنوان سرمایه عمل نمی کند، اگر چه در حالت اول با یک کالا تعویض شده
 است و در حالت دوم خود کار را بعنوان یک کالا خریده است. پول اینجا صرفاً
 بعنوان پول عمل می کند، با دقتتر بگوئیم، بعنوان ابزار گردش.

از سوی دیگر خیاط سفارشی دوز (که در خانه ام برای من کار می کند) یک
کارگر مولد نیست، اگر چه محصول کار او، یعنی شلوار، نصیب من می شود و
 قیمت کار، یعنی پول به او می رسد. ممکن است که مقدار کاری که توسط خیاط
 سفارشی دوز انجام شده است بیش از کاری باشد که در قیمتی که او از من میگیرد
 نهفته است. و این حتی بعید هم نیست. زیرا قیمت کار او بر حسب قیمتی
 تعیین می شود که خیاط مولد می گیرد. اما بهر حال، تا آنجا که به من [خریدار]
 مربوط میشود این تفاوتی نمی کند. هنگامی که قیمت تعیین شد، این دیگر
 کاملاً برای من علی السویه است که او هشت یا ده ساعت کار کند، آنچه من در آن
 ذی علاقه ام تنها ارزش مصرف، یعنی شلوار، است. و طبیعتاً خریدار به هر نحو که
 بخواهد شلوار بخرد، مایل است که هر چه کمتر بابت آن بپردازد، و در هر دو
 حالت بهر حال نخواهد نه بیشتر و نه کمتر از حالت دیگر بپردازد. به عبارت
 دیگر، من می خواهم تنها قیمت متعارف آن را بپردازم. این یک هزینه مصرفی
 من است، نه ازدیاد پول من، بلکه کاهش آن. این بهیچوجه راهی برای ثروتمند
 شدن آدم نیست، همانطور که خرج کردن پول برای هر مصرف شخصی دیگر نیز راهی
 برای ثروتمند شدن نیست.

ممکن است کسی از میان علامه های Paul de Kock به من بگوید که اگر شلوار بخرید،

درست همانطور که اگر نان نخرید، زنده نمی مانید و به طریق اولی صحبتی از ثروتمندتر شدن نیز نمیتواند در میان باشد، خرید شلوار به این ترتیب یک وسیله غیر مستقیم، یا حداقل یک شرط، برای ثروتمندتر شدن شخص است - درست همانطور که گردش خون و پروسه تنفس شروط ثروتمندتر شدن شخص اند. اما نه گردش خون شخص و نه تنفس او بخودی خود او را ثروتمندتر نمی کند. بر عکس، هر دو منوط به عمل پر خرج تغذیه هستند؛ اگر این لازم نبود، دیگر هیچ فقیر بخت برگشته ای هم پیدا نمی شد. به همین ترتیب صرف مبادله مستقیم پول با کار، پول را به سرمایه و یا کار را به کار مولد تبدیل نمی کند.

پس خلعت ویژه این مبادله چیست؟ و از چه لحاظ با مبادله پول با کار مولد تفاوت می کند؟ [این تفاوت] از یکسو در اینست که پول به مثابه پول خرج شده است، به مثابه شکل مستقل ارزش مبادله که قرار است به ارزش مصرف، به وسایل معاش، به چیزی برای مصرف شخصی، تبدیل شود. بنابراین پول [اینجا] به سرمایه تبدیل نمی شود. بلکه بر عکس، موجودیت خود را به عنوان ارزش مبادله از دست می دهد تا بعنوان ارزش مصرف خرج شود و مصرف گردد. از سوی دیگر [این تفاوت] در اینجاست که در این حالت کار تنها بعنوان یک ارزش مصرف، بعنوان خدماتی [سرویسی] که پارچه را به شلوار تبدیل می کند مورد توجه مشتری است، یعنی بعنوان خدماتی که خلعت فائده بخش خاص این کار در اختیار فرد می گذارد.

در تمام این سرویسی که همان خیاط هنگامی که در استخدام یک خیاط خانه تجارتي است به کارفرمای سرمایه دار خود ارائه میکند ابتدا از بابت این واقعیت نیست که او پارچه را به شلوار تبدیل می کند، بلکه از آنروست که برای مثال اگر زمان کار ضروری که در یک شلوار مادیت یافته است ۱۲ ساعت باشد مسزدي که دوزنده کارگاه می گیرد برابر ۶ ساعت است. خدماتی که او به سرمایه دار می دهد، در واقع چیزی جز این نیست که ۶ ساعت در ازاء هیچ کار می کند. این واقعیت که این امر به شکل شلوار دوزی انجام می شود صرفاً رابطه واقعی را می پوشاند. صاحب خیاط خانه به مجرد اینکه بتواند، خواهد کوشید تا شلوار را مجدداً به پول برگرداند، یعنی به شکلی برگرداند که در آن خلعت متعین کار خیاطی کلاً ناپدید شده و لذا خدمات ارائه شده خود را در این نشان می دهد که بجای ۶ ساعت کار که در مبلغ معینی پول بیان میشود، اکنون ۱۲ ساعت کار موجود است که در دو برابر آن مبلغ بیان می شود.

من [بعنوان مشتری] کار خیاطی را برای سرویسی که به عنوان کار خیاطی به من می دهد می خرم، تا احتیاج مرا به پوشاک بر طرف کند و لذا یکی از نیازهای مرا بر آورده سازد. صاحب خیاط خانه کار خیاطی را بعنوان وسیله ای برای پول روی پول گذاشتن می خرد. من آنرا برای آن می خرم که ارزش مصرف خاصی تولید میکند، خدمات خاصی در اختیار من می گذارد. او آن را به اینجهت می خرد که [این کار]

ارزش مبادله بیشتری از آنچه خرج برداشته است تولید میکند، یعنی صرفاً بعنوان وسیله‌ای برای مبادله کار کمتر با کار بیشتر.

وقتی مبادله مستقیم پول با کار، بدون آنکه کار باعث ایجاد سرمایه شود، صورت می‌گیرد، یعنی هنگامی که کار به این ترتیب کار مولد نیست، بعنوان خدمات خریداری می‌شود، که بطور کلی چیزی جز اسم دیگری برای ارزش مصرف خاص کار نیست، مانند هر کالای دیگر. معذاً، این اصطلاح ویژه‌ای برای ارزش مصرف خاص کار است، آنجا که این کار خدمت خود را نه بصورت یک شیئی، بلکه بصورت یک فعالیت ارائه می‌کند، خصوصیتی که بهر حال به هیچوجه آن را مثلاً از یک ماشین یا یک ساعت متمایز نمی‌کند. "میدهم تا کار کنی، کار می‌کنم تا کار کنی، بده تا کارکنم، میدهم تا بدهی"^۸، اینها اشکال مختلفی است که میتواند به یکسان برای بیان یک رابطه واحد بکار رود، در عین اینکه در تولید سرمایه داری "میدهم تا کار کنی" رابطه کاملاً ویژه‌ای را میان ارزش مادی‌ای که داده می‌شود و فعالیت زنده‌ای که تمایز می‌گردد، بیان می‌کند. لذا از آنجا که در خرید خدمات هیچ رابطه ویژه‌ای میان کار و سرمایه در کار نیست، یعنی با اساساً چنین رابطه‌ای غایب است و یا کاملاً محو شده است، این [خدمات] طبیعتاً آن شکلی است که بسیار مورد علاقه "سه" (Say)، "باستیا" (Bastiat) و اعوان و انمار آنها در توصیف رابطه میان سرمایه و کار است.

این سوال که ارزش این خدمات چگونه تنظیم می‌شود و چطور خود این ارزش توسط قوانین حاکم بر مزد تعیین می‌گردد، هیچ ربطی به تحقیق در خصوص رابطه‌ای که اینجا مورد بررسی ماست ندارد و متعلق به فصل مربوط به مزد است.

چنین نتیجه می‌شود که صرف مبادله پول با کار، کار را کار مولد نمی‌کند، و از سوی دیگر محتوای این کار نیز در وهله اول از این لحاظ تأثیری ندارد، خود کارگر می‌تواند کار بخرد، یعنی کالاهایی بخرد که به شکل خدمات عرضه می‌شوند؛ و آنچه از مزد خود بابت اینگونه خدمات می‌پردازد خرجی است که به هیچوجه با هر خرج دیگری که او از محل دستمزد خود بابت هر کالای دیگری میکند تفاوتی ندارد. خدماتی که می‌خرد ممکن است ضروری باشد یا نباشد - مثلاً خدمات یک طبیب، یا یک کشیش، درست همانطور که ممکن است نان بخرد یا شراب، به عنوان خریدار - یعنی نماینده پول در مواجهه با کالا - کارگر مطلقاً از همان مقوله‌ای است که سرمایه‌دار هنگامی که او نیز صرفاً بعنوان خریدار ظاهر می‌شود، یعنی هنگامی که معامله چیزی بیشتر از تغییر شکل پول به کالا در بر ندارد. اینکه قیمت این خدمات چگونه تعیین می‌شود و چه رابطه‌ای با خود مزد دارد، اینکه تا چه حد این قیمت بر طبق قوانین مزد تعیین می‌شود یا نمی‌شود، مسائلی است که باید در مبحث مزد بررسی شود و کاملاً به بررسی فعلی ما نامربوط است. پس همانطور که صرف مبادله پول با کار، کار را به کار مولد تبدیل نمی‌کند،

یا عبارت دیگر، پول را به سرمایه تبدیل نمی‌کند، محتوای عملت کنکرت کار، یعنی کار برد خاص کار هم در وهله اول بی تاثیر بنظر می‌رسد. همانطور که دیدیم، همان کار کارگر خیاط در یک حالت مولد است و در حالت دیگر غیرمولد.

خدمات یا ارزش مصرف های معینی، که حاصل شکل معینی از فعالیت یا کار هستند، در کالا متجسم می‌شوند. برخی دیگر، برعکس، هیچ اثر قابل لمسی، که جدا از خود افراد انجام دهنده کار موجودیت داشته باشد، از خود بجای نمی‌گذارند. به عبارت دیگر حاصل اینها یک کالای قابل فروش نیست. برای مثال، خدماتی که یک خواننده به من عرضه می‌کند، نیازهای زیبایی شناسانه مرا ارضا می‌کند؛ اما آنچه من از آن لذت می‌برم، فعالیتی است که از خود خواننده تفکیک پذیر نیست و به مجرد اینکه کار او، یعنی خواندنش، تمام شود، لذت من هم تمام می‌شود. من از خود فعالیت - طنپین آن در گوشم - لذت می‌برم. ممکن است این خدمات، مانند هر کالای دیگری که می‌خرم، ضروری باشد و یا صرفاً ضروری تصور شود. مثلاً خدمات یک سرباز یا طبیب یا وکیل دعاوی. با اینکه ممکن است خدماتی باشد که ما به خوشنودی من می‌شود. اما بهر حال این هیچ تاثیری بر عملت اقتصادی آن ندارد. اگر آدم سالمی باشم و بی نیاز از طبیب، با آنقدر شانس داشته باشم که سرو کارم با هیچ محکمه‌ای نیافتاده باشد، آنگاه همانقدر که از طاعون می‌گریزم از پول دادن بابت طبیب و خدمات حقوقی نیز اجتناب می‌کنم.

خدمات ممکن است تعمیلی هم باشد. مثل خدمات مقامات دولتی و غیره.

اگر من خدمات یک معلم را نه برای رشد ذهنی ام، بلکه برای کسب مهارتی که بتوانم با آن پولی در آورم، بخرم - یا اگر کسی دیگری این معلم را برای من بخرد - و اگر من واقعا چیزی بیاموزم (که بخودی خود کاملاً مستقل از پرداخت پول برای خدمات معلم است)، آنگاه هزینه این تعلیم و تربیت، درست مانند هزینه معیشت و بقاء من، جزئی از هزینه تولید نیروی کار من محسوب می‌شود. اما کاربرد خاص این خدمات هیچ تغییری در رابطه اقتصادی نمی‌دهد. این رابطه‌ای نیست که من در آن پول را به سرمایه تبدیل کنم، یا عرضه کننده این خدمات، یعنی معلم، مرا به سرمایه دار خود، ارباب خود، بدل سازد. ایضا، اینکه طبیب بتواند مرا درمان کند، معلم موفق شود چیزی به من بیاموزد، و یا وکیل دعاوی شکایت مرا در محکمه به کرسی بنشاند، نیز هیچ تاثیری در عملت اقتصادی این رابطه ندارد. پولی که پرداخت شده برای انجام خدمات بخودی خود بوده است و لذا، بنا بر ماهیت مسأله، نتیجه نمی‌تواند از جانب کسانی که این خدمات را انجام می‌دهند تضمین شود. درصد زیادی از خدمات به قلمرو هزینه مصرف کالاها تعلق دارند، مانند خدمات آشپز، خدمتکار و غیره.

این عملت هر کار غیرمولد است که تنها بدرجه‌ای می‌تواند تحت اختیار انسان قرار بگیرد - مانند خرید هر کالای مصرفی دیگری - که انسان کارگران مولد را

استثمار کند. بنا بر این از میان تمام افراد، کارگرمولد کمترین اختیار را بر خدمات کارگران غیرمولد دارد. از سوی دیگر، اما، قدرت شخص در استخدام کارگران مولد به هیچوجه به همان نسبتی که شخص کارگران غیرمولد را بکار میگیرد افزایش نمی یابد، بلکه بر عکس به همان نسبت کاهش می یابد، هرچند بهر حال فرد باید بابت خدمات اجباری (دولت، مالیات ها) پول بپردازد.

کارگران مولد ممکن است خود در رابطه با شخص [مصرف کننده] کارگر غیرمولد محسوب شوند. مثلاً، اگر من خاندام را بدهم تا از نو گچکاری کنند، و گچ کارها کارگران مزد بگیری باشند که برای استاد کاری که با من قرارداد می بندد کار می کنند، آنگاه برای من این وضع فرقی با حالتی که خاندام را گچ کاری شده خریده باشم ندارد، گویی که من پول را خرج کالشی برای مصرف شخصی ام کرده ام. اما برای استاد کار که این کارگران را بکار می گمارد، اینها کارگر مولد محسوب می شوند، زیرا برای او ارزش اضافه تولید می کنند.

* * *

اینکه از نقطه نظر تولید سرمایه داری کارگری که کالای قابل فروش تولید می کند اما صرفاً به اندازه ای معادل با نیروی کار خودش تولید می کند و لذا برای سرمایه دار ارزش اضافه تولید نمی کند، چقدر نامولد است به خوبی در نوشته هایی از ریکاردو که او در آن اینگونه افراد را مایه دردسر میخواند، مشهود است. این تئوری و پراتیک سرمایه است.

" هم تئوری مربوط به سرمایه وهم عمل متوقف کردن کار در آن نقطه ای که توانسته باشد علاوه بر معاش کارگران سودی هم برای سرمایه تولید کند، با قوانین طبیعی ناظر بر تولید متناقض بنظر می رسد"

(توماس هاجسکین، اقتصاد سیاسی عامه فهم،

لندن، ۱۸۲۷، صفحه ۲۳۸)

* * *

دیدیم که: پروسه تولید نه تنها پروسه تولید کالا، بلکه پروسه تولید ارزش اضافه، جذب کار اضافه و لذا پروسه تولید سرمایه است. اولین عمل فرمال مبادله بین پول و کار یا سرمایه و کار تنها بصورت بالقوه به معنای تصاحب کار زنده یک فرد دیگر توسط کار مادیته یافته است. پروسه عملی تصاحب تنها در پروسه عملی تولید به وقوع می پیوندد، که داد و ستد فرمال اول، مرحله قبلی آن محسوب می شود. مرحله ای که در آن سرمایه دار و کارگر صرفاً به مثابه صاحبان کالا، به مثابه خریدار و فروشنده، با هم روبرو می شوند. به همین دلیل اقتصاددانان عامی - نظیر باستیا - از این داد و ستد فرمال اولیه فراتر نمی روند، تا درست

با همین کلک رابطه سرمایه‌دارانه ویژه را از نظر بیپوشانند. این تمایز [بین دو مرحله فوق] بطرز چشمگیری در مبادله پول با کار غیرمولد آشکار میشود. اینجا پول و کار صرفاً بعنوان کالا با هم مبادله می‌شوند، بطوریکه این مبادله موجد سرمایه نیست، بلکه خرج کردن در آمد است.

(F) کار صنعتگران و دهقانان در جامعه سرمایه‌داری

با این اوصاف موقعیت صنعتگران مستقل یا دهقانانی که کارگر استخدام نمی‌کنند و بنا بر این به منزله سرمایه‌دار تولید نمی‌کنند از چه قرار است؟ با مساله به این نحو است که همانطور که در مورد دهقانان صادق است (برخلاف مثلاً باغبانی که به خانه اشخاص سرمی‌زند) اینها تولیدکننده کالا هستند و شخص از آنها کالا می‌خرد، که در این حالت برای مثال اینکه صنعتگر مطابق سفارش تولید می‌کند حال آنکه دهقانان محصول خود را بر حسب امکانات خودش تولید می‌کند، کاملاً علی‌السویه است. در حالت اخیر، هر دو بعنوان فروشنده کالا، و نه فروشنده کار، با خریدار مواجه می‌شوند و لذا این رابطه هیچ ارتباطی با مبادله کار و سرمایه ندارد. به همین اعتبار این امر ربطی به تمایز میان کارمولد و غیر مولد هم پیدا نمی‌کند، چرا که این تمایز کاملاً به این امر برمی‌گردد که آیا کار با پول بعنوان پول مبادله شده است یا با پول بعنوان سرمایه پولی. بنا بر این دهقانان و صنعتگر در این حالت نه به جرگه کارگران مولد تعلق دارند و نه به کارگران غیر مولد، هر چند که هر دو تولیدکننده کالا هستند. تولید اینها در زمره شیوه تولید سرمایه‌داری قرار نمی‌گیرد.

این امکان وجود دارد که این تولیدکنندگان، که با وسایل تولید متعلق به خودشان کار می‌کنند، نه تنها نیروی کار خود را باز تولید کنند، بلکه ارزش اضافه نیز ایجاد نمایند و به اعتبار موقعیتشان خود تمام یا بخشی از ارزش اضافه خود را تصاحب نمایند (چرا می‌گوئیم بخشی از ارزش اضافه) زیرا بخشی از آن بصورت مالیات و غیره از آنها گرفته می‌شود. اینجا است که ما با ویژگی‌ای روبرو می‌شویم که خصالت نمای جوامعی است که در آن یک شیوه تولید غلبه دارد، اگر چه تمام روابط تولید تحت تابعیت آن در نیامده‌اند. برای مثال در جامعه فئودالی (که به بهترین وجه در انگلستان می‌تواند مشاهده شود زیرا سیستم فئودالیسم بطور حاضر آماده از نماندی به انگلستان وارد شد و شکل آن به آنچه که از جهات بسیار یک بنیاد اجتماعی متفاوت بود تحمیل گشت)، روابطی که بسیار با طبیعت فئودالیسم فاصله داشتند از شکل فئودالی برخوردار شدند؛ مثلاً نظیر روابط پولی ساده که در آن هیچ نشانی از روابط خدمات شخصی متقابل از نوع رابطه ارباب و رعیت وجود نداشت. بعنوان نمونه این یک تصور

واهی است که گویا دهقان خرده پا در ملک‌اربابی زمین خود را داشته است. در شیوه تولید سرمایه داری نیز دقیقاً به همین صورت است. دهقان یا صنعتگر مستقل به دو شخصیت جداگانه تجزیه میشود*. بعنوان مالک وسائل تولید، او یک سرمایه‌دار است. بعنوان کسی که کار می‌کند، او کارگر مزد بگیر خودش است. بنا بر این به عنوان سرمایه‌دار به خودش مزد می‌پردازد و از سرمایه‌اش سود می‌برد. بعبارت دیگر او خودش را بعنوان کارگر مزدی استثمار می‌کند و خراجی را که کارگر به سرمایه بدهکار است، بصورت ارزش‌افزای خود می‌پردازد. شاید او حتی مبلغی هم بعنوان شخص ثالث، یعنی مالک زمین، به خودش بپردازد (اجاره)، درست به همان صورت که، همانطور که پائین تر خواهیم دید، سرمایه‌دار صنعتی هنگامی که با سرمایه خودش کار می‌کند به خود بهره می‌پردازد، و این را نه به منزله بدهی‌اش به خود بعنوان سرمایه‌دار صنعتی، بلکه بعنوان بدهی به مالک سرمایه به همین معنی بسیط کلمه، می‌نگرد.

خصیلت اجتماعی متعین وسائل تولید در تولید سرمایه‌داری - که حاکی از وجود روابط تولیدی خاصی است - چنان با وجود مادی این وسائل تولید بعنوان وسائل تولید در هم آمیخته است و در تفکر جامعه بورژوازی چنان ایندو از هم تفکیک ناپذیرند، که این تعین (تعین مفهومی) حتی آنجا که رابطه [تولیدی] در تناقض مستقیم با آن است نیز مفروض گرفته می‌شود،** و وسائل تولید فقط بدرجه‌ای به سرمایه بدل می‌شوند که از کارگر جدا شده و به مثابه نیرویی مستقل در برابر کار قرار گرفته باشند، اما در حالت فوق‌الذکر، تولیدکننده - کارگر - صاحب و مالک وسائل تولید خویش است. بنا بر این این وسائل سرمایه‌نیستند، همانطور که رابطه او با آنها رابطه کار مزدی نیست. معهذا به این وسائل بعنوان سرمایه نگریسته میشود و خود او به دو بخش تقسیم می‌گردد به نحوی که او بعنوان سرمایه‌دار، خودش را به عنوان کارگر مزد بگیر استخدام می‌کند.

در حقیقت این نحوه نگرش، هر قدر هم که در نظر اول غیر منطقی بنظر برسد، با این وجود تا این حد صحیح است که در این حالت تولیدکننده فی الواقع برای خودش ارزش‌افزای تولید می‌کند > با این فرض که کالای خود را به ارزش [واقعی] اش بفروشد، بعبارت دیگر صرفاً کار خود او در محصولش مادیت یافته است، اما او این واقعیت را که خودش قادر است کل محصول کارش را برای خود

* - در بنگاه‌های کوچک ... ما جب کار غالباً کارگر خودش است. "استورش، درس اقتصاد سیاسی، چاپ پترزبورگ، ص ۲۲۲"

** به بیان ساده‌تر منظور مارکس اینست که جامعه بورژوازی به هر وسیله تولید به عنوان سرمایه می‌نگرد و لذا حتی آنجا که این وسائل تولید عملاً در یک رابطه سرمایه‌دارانه قرار ندارند، زیرا مالک وسائل تولید خود با آن کار می‌کند، باز هم این وسائل از لحاظ مفهومی سرمایه تلقی می‌شوند. م.

بردارد و این امر را که ما زاد و ما به التفاوت ارزش محصول به نسبت مثلا قیمت متوسط یک روز کارش توسط شخص ثالثی، اربابی، تماما جیب نمی شود، هیچیک را مدیون کارکردنش نیست. چرا که از این لحاظ هیچ تمایزی با هیچ کارگر دیگری ندارد. بلکه مدیون مالکیت اش بر وسائل تولید است. بنابراین این صرفا از طریق مالکیت اش بر این وسائل تولید است که او ارزش اضافه خودش را جیب می شود و بدین ترتیب در رابطه با خودش بعنوان کارگر مزدبگیر، نقش سرمایه دار خودش را پیدا میکند. /

جدایی به مثابه رابطه متعارف در این جامعه نمودار می گردد. بنا بر این آنجا که این جدایی در واقعیت امر صدق نمی کند، مفروض گرفته می شود؛ و همانطور که دیدیم از این لحاظ بدرستی هم مفروض گرفته می شود؛ چرا که (در تمایز با مثلا اوضاع رم باستان، یا نروژ یا شمال غربی ایالات متحده) در این جامعه یکانگسی امر تعادلی و جدایی امر متعارف است؛ و لذا حتی آنجا که کسی کارگرزده های جداگانه را وحدت می بخشد، باز جدایی است که بعنوان رابطه [واقعی] در نظر گرفته می شود. اینجا این واقعیت به طرز چشمگیری آشکار می شود که سرمایه دار صرفا کارکردی (Function) از سرمایه و کارگر کارکردی از نیروی کار است. زیرا این نیز یک قانون است که توسعه اقتصادی کارکردهای مختلفی به افراد مختلف تخصیص می دهد؛ و صنعتگر یا دهقانی که با وسائل تولید خودش تولید می کند بتدریج یا به سرمایه دار کوچکی تبدیل می گردد که کار دیگران را استثمار می کند و یا خود وسائل تولیدش را از دست خواهد داد و به کارگر مزد بگیر تبدیل خواهد شد. (حالت دوم ممکن است در وهله اول به نحوی اتفاق بیافتد که شخص مالک اسمی وسائل تولید خود باقی بماند، مانند شرایط رهن) این گرایش موجود در آن نوع جامعه ای است که شیوه تولید سرمایه داری غلبه دارد.

(G) تعریف تکمیلی از کار مولد بعنوان کاری که

در ثروت مادی تحقق می یابد.

بنابراین، در بررسی روابط اساسی تولید سرمایه داری می توان چنین فرض کرد که کل دنیای کالاها، تمام عرصه های تولید مادی - تولید ثروت مادی - (بطور فرمال ویا واقعی) تحت تابعیت شیوه تولید سرمایه داری درآمده است (زیرا این آن چیزی است که کمابیش کاملا دارد اتفاق می افتد، زیرا این هدف اصلی است و تنها در صورت تحقق آن قدرت مولد کار به بیشترین درجه بسط خواهد یافت). بر این مبنا - که حد نهایی { این پروسه } را بیان می کند و لذا مداوما به تبیین هر چه دقیقتری از واقعیت نزدیک می شود - تمام کارگرانی که به تولید کالا مشغولند کارگر مزدبگیر هستند و وسائل تولید در تمام این عرصه ها به منزله سرمایه در مقابل آنها قرار می گیرد. پس می توان گفت که این یک خلعت مشخصه کارگران

مولد یعنی کارگرانی که سرمایه تولید می‌کنند است که کار آنها خود را در کالا، در ثروت مادی، متجسم می‌کند. لذا کار مولد، علاوه بر خصلت تعیین کننده‌اش - که اهدا محتوای کار را به حاصل بنمی‌آورد و کاملاً از این محتوا مستقل است - از یک تعریف ثانوی، متفاوت و فرعی نیز برخوردار می‌گردد.

(H) پروژات سرمایه‌داری در عرصه تولید غیرمادی

تولید غیر مادی حتی هنگامی که صرفاً برای مبادله انجام می‌شود، یعنی هنگامی که کالا تولید می‌کند، می‌تواند بر دو نوع باشد.

(۱) حالتی که حاصل تولید کالا یا ارزش مصرفی باشد که شکل متفاوت و مستقلی از تولیدکننده و مصرف‌کننده به خود می‌گیرد. این کالاها بنا بر این می‌توانند در فاصله بین تولید و مصرف موجودیت داشته باشند و در این فاصله بعنوان کالاهای قابل فروش به گردش بیافتند، نظیر کتب، تابلوهای نقاشی و در یک کلام تمام محصولات کار هنری که از اجرای هنری خود هنرمند متمایزاند. اینجا تولید سرمایه‌داری تنها در قلمرو محدودی می‌تواند عمل کند: برای نمونه مانند هنگامی که مؤلف یک اثر مشترک - مثلاً یک دانش‌آموز - عده‌ای دیگر را بعنوان قلمزنان استعمار می‌کند. در این عرصه عمدتاً یک شکل انتقالی به تولید سرمایه‌داری به وجود خود ادامه می‌دهد که در آن انواع تولید کنندگان عملی و هنری، صنعتگران یا متخصصین برای سرمایه تجاری مشترک کار می‌کنند. رابطهای که هیچ ربطی به شیوه تولید سرمایه‌داری به معنی خاص کلمه ندارد و حتی از لحاظ صوری هنوز تحت سیطره آن در نیامده است. این واقعیت نیز دقیقاً در همین اشکال سنتی است که استعمار کار در بالاترین حد خود قرار دارد، تغییری در مساله نمی‌دهد.

(۲) حالتی که تولید نتواند از عمل تولید کردن تفکیک شود. مثل کار تمام بازیگران، نقال‌ها، هنرپیشه‌ها، معلمین، اطباء، کشیشان و غیره. اینجا نیز صرفاً تا حد محدودی بشیوه تولید سرمایه‌داری برخورد می‌کنیم و به خاطر خصلت این عرصه‌ها، شیوه تولید سرمایه‌داری صرفاً در موارد معدودی میتواند عمل درآید. مثلاً معلمین در موسسات آموزشی ممکن است صرفاً کارگرانی مزد بگیر در خدمت صاحب موسسه باشند. از این نوع کارخانه‌های تعلیم و تربیت در انگلستان فراوان است. اگر چه در رابطه با شاگردان، معلمان کارگر مولد نیستند، در رابطه با کارفرمای خود کارگر مولدند. صاحب کار سرمایه‌دار یا نیروی کار آنان مبادله میکند و خود از طریق این پروسه ثروت می‌اندوزد. وضع در نگاه‌هایی نظیر تئاترها و نمایش‌خانه‌ها و غیره نیز به همین صورت است. در چنین مواردی رابطه هنرپیشه با تماشاگران رابطه یک هنرمند است، اما در قبال کارفرمای خود او یک کارگر

مولد است. [بهرحال] تمام این جلوه‌های تولید سرمایه‌داری در این عرصه، در قیاس با کلیت تولید چنان ناچیزند که می‌توان کلاً از همه اینها صرف‌نظر کرد.

(I) مساله کار مولد از نقطه نظر کل پروسه تولید مادی

با توسعه شیوه تولید مشخصا سرمایه‌داری، که در آن کارگران متعدد در تولید کالای واحدی مشارکت می‌کنند، طبقا رابطه مستقیمی که کار هر یک از آنها با شیئی تولید شده پیدا می‌کند، بسیار متنوع خواهد بود. برای مثال کارگران غیرماهر در کارخانه‌ای که قبلاً به آن اشاره کردیم مستقیماً هیچ نقشی در کاربرد روی مواد خام ندارند. آن کارگرانی هم که وظیفه نظارت بر کسانی را دارند که مستقیماً روی مواد خام کار می‌کنند، خود یک‌پله از این [پروسه] دورترند. مهندس قسمت هم به سهم خود رابطه دیگری دارد و عمدتاً کار فکری می‌کند، و قس علیهذا. اما کلیتاً این کارگران که ما جنب‌نبیروی کاری با ارزش‌های مختلف هستیم (هرچند همه کارکنان از سطحی کما بیش یکسان برخوردارند) محصول را تولید می‌کنند، محصولی که بعنوان نتیجه پروسه کار در یک کالای با محصول مادی متعلق می‌شود. و این کارگران، همه با هم بعنوان یک کارگاه، ماشین‌زنده تولید این محصولات اند - درست همانطور که، اگر پروسه تولید را در کلیت آن در نظر بگیریم، آنها کار خود را با سرمایه مبادله می‌کنند و پول سرمایه‌دار را بصورت سرمایه باز تولید می‌کنند، یعنی بصورت ارزشی که ارزش اضافه تولید می‌کند، بصورت ارزش خود افزا.

مسئله این یک خصلت مشخصه شیوه تولید سرمایه‌داری است که انواع مختلف کار، ولذا کار فکری ویدی - و نیز انواعی از کار را که در آن یکی از این دو جنبه ثقل بیشتری دارد - از هم تفکیک می‌کند و میان افراد مختلف تقسیم مینماید. اما این مساله نافی این نیست که محصول مادی محصول مشترک این افراد است، یعنی محصول مشترک آنها که در ثروت مادی تجسم یافته است؛ درست همانطور که این مساله مانع و نافی این واقعیت نیست که در رابطه با سرمایه، این افراد کارگران مزدبگیر هستند و به معنای بارز کلمه کارگران مولدند. کلیتاً این افراد، نه تنها مستقیماً در تولید ثروت مادی دخیل میشوند، بلکه کار خود را مستقیماً با پول به مثابه سرمایه مبادله می‌کنند و لذا مستقیماً علاوه بر مزد خود ارزش‌افزای برای سرمایه‌دار تولید می‌کنند. کار اینها شامل کار پرداخت شده به علاوه کار اضافه پرداخت نشده [بلاعوض] است.

(J) صنعت حمل و نقل بعنوان یک شاخه تولید مادی.

کارمولد در صنعت حمل و نقل

علاوه بر صنایع استخراجی، کشاورزی و مانوفاکتور، عرصه چهارمی از تولید مادی نیز وجود دارد که آنهم مراحل مختلف صنعت دستی، مانوفاکتور و صنعت ماشینی را طی میکند. این صنعت، صنعت حمل و نقل است، که به حمل و نقل کالاها و مردم می پردازد. رابطه کارمولد یعنی کارگر مزدی با سرمایه در اینجا نیز درست مانند عرصه های دیگر تولید مادی است. بعلاوه در مورد اخیر یک تغییر مادی در موضوع کار رخ میدهد. یک تغییر مکانی، یک تغییر جا. در مورد حمل و نقل مردم، این امر صرفاً صورت خدماتی را به خود می گیرد که توسط صاحب بنگاه در اختیار آنها قرار داده شده است. اما رابطه میان خریدار و فروشنده این خدمات هیچ ربطی به رابطه کارمولد با سرمایه ندارد، همانطور که رابطه میان خریدار و فروشنده نخ. اما از سوی دیگر اگر این پروسه را در رابطه با کالاها مدنظر بگیریم، در این حالت یقیناً در پروسه کار تغییری در موضوع کار، یعنی کالا، رخ می دهد. وجود مکانی آن تغییر داده می شود و همراه آن تغییری در ارزش مصرف آن صورت می گیرد، چرا که این ارزش مصرف تغییر جا داده است. بهمان نسبتی که این تغییر در ارزش مصرف متضمن انجام کار است، ارزش مبادله آن نیز افزایش می یابد. کاری که مقدار آن بخشاً توسط استهلاک سرمایه ثابت، یعنی کل کار مادیت یافته ای که در تولید کالا صرف شده است، و بخشاً توسط کمیت کار زنده، تعیین می گردد. درست مانند پروسه افزایش ارزش هر کالای دیگر. وقتی کالا به مقصد می رسد، تغییر حاصله در ارزش مصرف آن ناپدید می شود و دیگر تنها در ارزش مبادله بالاتر آن، در قیمت بیشتر آن، نمودار می گردد. و اگر چه در این حالت کاری که واقعاً انجام شده است هیچ نشانی از خود در ارزش مصرف بجا نگذاشته است، اما با این وجود در ارزش مبادله این محصول مادی متحقق شده است. لذا در این شاخه صنعت نیز، مانند هر عرصه دیگر تولید مادی، این حکم مادی است که کار خود را در کالا متجسم و ادغام می کند، حتی اگر هیچ ردّ مشهودی از خود در ارزش مصرف کالای مزبور بر جای نگذاشته باشد.

* * *

تا اینجا تنها به سرمایه مولد، یعنی سرمایه ای که در پروسه مستقیم تولید بکار گرفته میشود، پرداخته ایم، در مرحله بعد به سرمایه در پروسه گردش می رسیم و تنها پس از آن، با تحلیل شکل خاصی که سرمایه بصورت سرمایه تجاری بخود میگیرد، میتوان به این سؤال پاسخ داد که تا چه حد کارگرانی که توسط این نوع سرمایه بکار گرفته میشوند مولد یا غیرمولدند.

یادداشت ها :

- ۱ - منظور ما رکس اینجا بخش "تابع شدن صوری و واقعی کار به سرمایه" است (دست نوشته ها ، دفتر ۲۱ صفحات ۱۶ - ۱۳۵۶) که بلافاصله قبل از بخش "بارآوری سرمایه، کارمولد و غیرمولد" قرار دارد. درخصوص تابع شدن صوری و واقعی کار به سرمایه رجوع کنید به سرمایه، جلد اول صفحات ۱۵ - ۵۰۹ و ۲۷ - ۲۲۶ .
- ۲ - در "سهمی در نقد اقتصاد سیاسی" (۱۸۵۹)، ما رکس نشان داده بود که در جامعه بورژوازی رمزآ میز شدن روابط اجتماعی بطرز برجسته ای خود را در مورد پول بنمایش میگذارد. تبلور ثروت بصورت فیتش (شیشی مقدس) در فلزات گرانبها یک خلعت شاخص تولید بورژوازی است. ما رکس پیروسه "فیتش شیزه شدن روابط اجتماعی بورژوازی را در دفتر ۱۵، صفحات ۹۹ - ۸۹۱ و ۱۹ - ۹۱۵ دستنویس تحلیل میکند.
- ۳ - ما رکس در جلد اول سرمایه می نویسد: "علم به بیان کلی هیچ خرجی برای سرمایه ندارد، اما او بهر حال از آن بهره برداری میکند. علم دیگران، درست مانند کنار دیگران، ضمیمه سرمایه میشود. تنها حب سرمایه دارانه علم یا ثروت مادی با تماخیب شخصی آن بسیار متفاوت است. دکتر "اور" خود از جهل عظیم کارخانه داران عزیزش که ماشین آلات را بکار می برند بی آنکه چیزی راجع به علم مکانیک بدانند ابراز انزجار میکند". (ما رکس، سرمایه، جلد اول، چاپ لندن، صفحه ۸۲ - ۲۸۶، پاورقی ۲)
- ۴ - ما رکس از حرف یونانی Δ (دلتا) که در ریاضیات علامت "مقدار اضافی" است به عنوان نشانه ای برای ارزش اضافه استفاده میکند. پائین تر در همین متن او حرف η را به همین معنی بکار می برد.
- ۵ - اینجا و نیز قدری پائین تر ما رکس حرف x را بعنوان علامت ارزش اضافه بکار می برد.
- ۶ - منظور ما رکس بخش "مبادله با کار، پیروسه" کار، تولید ارزش اضافه" است (دفتر ۱، صفحات ۵۳ - ۱۵ دستنویس) که در آن زیربخشی تحت عنوان "وحدت پیروسه" کسار و پیروسه تولید ارزش اضافه (پیروسه تولید سرمایه داری) وجود دارد.
- ۷ - ما رکس اینجا به زیربخش های "ارزش نیروی کار، حداقل دستمزدها یا متوسط دستمزدها" (دفتر ۱، صفحات ۲۵ - ۲۱) و "مبادله بین پول و نیروی کار" (همانجا صفحات ۳۴ - ۲۵) اشاره میکند. ما رکس در دفتر ۲۱ صفحات ۱۴ - ۱۳۱۲ دستنویس ها به مساله "قیمت کار" می پردازد.
- ۸ - Do ut facias, facio ut facias, facio ut des, do ut des این چهار فرمول قرارداد معامله در قانون رمان است.
- ۹ - منظور ما رکس فصل ۲۶ ("درباره درآمد خالص و ناخالص") در کتاب اصول اقتصاد سیاسی ریکاردو است.

کارگران جهان متحد شوید!

www.KetabFarsi.com